

نظریه‌سازی علمی در مطالعات مدیریتی و ارائه یک تجربه عملی

وفا غفاریان^{۱*} حسین دهقانی‌پوده^۲

۱- استادیار گروه مدیریت استراتژیک دانشگاه مالکاشتر، تهران، ایران

۲- استادیار گروه مدیریت، دانشگاه مالکاشتر، تهران، ایران

دریافت: ۸۴/۵/۱۸

پذیرش: ۸۵/۳/۲۱

چکیده

از منظر فلسفه علم «نظریات» زیربنای علوم تجربی می‌باشند [۱، ص ۳۷]. نظریات علمی با توضیح چگونگی پدیده‌ها، حوزه معرفت بشری در علوم تجربی را شکل داده و با ایجاد مسائل تازه و مشارکت در شکل‌گیری نظریات جدید، این حوزه را گسترش می‌دهند.

در این مقاله یک روش سیستماتیک برای انجام مطالعات علوم انسانی و ارائه نظریه‌های علمی ارائه شده است. این کار از طریق استخراج مفاهیم نهفته در پدیده و ساختاردهی معانی آن صورت می‌گیرد. ساختار منطقی یک نظریه با تلفیق برهانی دانش تجربی (قضیه خاص) با دانش نظری (قضیه عام)، یافته‌های حاصل از استقرا را به گزاره‌های قیاسی مبدل ساخته و به‌این ترتیب به آن هویت علمی می‌بخشد. برای انجام این فرایند یک روش پرکاربرد با عنوان «رویش نظریه» معرفی و چگونگی شکل‌گیری «نظریه» از طریق آن ارائه شده است.

در ادامه مقاله به منظور تشریح بیشتر فرایند کار، یک تجربه عملی در مطالعات مدیریتی گزارش می‌شود. این مطالعه که به منظور «بررسی علل شکست استراتژی شرکتها» انجام گرفته با استفاده از روش مذکور در مطالعه ۱۲ شرکت موضوع تحقیق، عوامل اصلی مؤثر در شکست استراتژیها را در



قالب دو نظریه ارائه داده است. در انتهای مقاله، چگونگی اعتبار بخشی نظریه‌ها از طریق «خطاسنجی» معرفی شده است.

منظور اصلی این مقاله آشنا ساختن محققان و پژوهشگران حوزه علوم انسانی با یکی از روشهای ساخت نظریه‌های علمی (رویش نظریه) و ارائه یک گزارش از تجربه عملی به‌کارگیری این روش می‌باشد، هر چند باید توجه داشت که ضرورت اختصار، تحقق این منظور را در حد اشاره‌ها محدود کرده است.

کلید واژه‌ها: نظریه‌سازی علمی، مطالعات مدیریتی، رویش نظریه، خطاسنجی.

۱- مقدمه

نظریات علمی، نقش مهمی را در شکل‌گیری و توسعه علوم انسانی بر عهده دارند. «نظریات» پدیده‌ها را توضیح می‌دهند و رابطه بین اجزای آنها را آشکار می‌سازند. به این ترتیب توانایی انسان در تبیین و پیش‌بینی رخدادها توسعه پیدا می‌کند.

نقش مهم دیگر «نظریات»، کمک به توسعه علوم است. بدنه رشد یابنده دانش امروز از تسلسل علی نظریات علمی شکل یافته است. یک نظریه پذیرفته شده دارای این قابلیت است که در تلفیق با دانش تجربی^۲ حاصل از مطالعات میدانی، نظریات جدیدی را خلق کند و حیطه دانش و پاسخگویی آن به مسائل بشری را توسعه بخشد. از سوی دیگر نظریات علمی جدید موجب پیدایش «مسائل» جدیدی می‌شود که برای آنها نیز باید پاسخی جستجو شود و این فعل و انفعال، پیش‌رانه و موتور محرک توسعه معرفت بشری است. کارل پوپر^۳ در سخنرانی خود (در کنفرانس سالیانه آکادمی بریتانیا - ۲۰ ژانویه ۱۹۶۰ م.) این موضوع را چنین بیان می‌کند: شناخت را نمی‌توان از «هیچ» آغاز کرد. پیشرفت دانایی براساس تغییر شکل دانایی پیشین است، هر چند این پیشرفت گاهی محصول مشاهده‌ای اتفاقی باشد، اما به‌نوعی اهمیت هر کشفی در ظرفیت آن برای اصلاح نظریه‌های قبلی است [۲، ص ۸۰]. نظریات علمی

1. theories
2. empirical knowledge
3. Karl Popper

توانمندی انسان در پاسخگویی به مسائل فعلی را توسعه داده و مسائل جدید (و در سطح عالیتری) را پیش روی آنان قرار می‌دهد.

شناخت فرایند شکل‌گیری نظریات علمی و مهارت در به‌کارگیری ابزار و متدولوژیهای مربوط به آن یک مهارت اساسی برای محققان و دانش‌پژوهان حوزه علوم انسانی به‌شمار می‌آید. در این مقاله ضمن تشریح ساختار نظریات علمی با استفاده از متدولوژی «رویش نظریه»^۱ یک روش گام به گام و سیستماتیک برای انجام مطالعات تجربی در حوزه علوم انسانی و دستیابی به نظریه‌های علمی ارائه می‌شود. این روش محقق را کمک می‌کند تا در پاسخگویی سؤال تحقیق، مفاهیم نظری نهفته در داده‌ها را استخراج کرده و با ایجاد ساختاری از معانی^۲، زیربنای تجربی خلق یک نظریه را فراهم سازد. تلفیق دانش تجربی با نظریات پذیرفته شده حوزه مربوط به آن و برقراری رابطه برهانی^۳ مابین آنها یک نظریه شکی را می‌سازد. چنانچه این ساختار شکی در آزمون «خطاسنجی»^۴ تأیید شود، در حیطه نظریه‌های علمی پذیرفته می‌شود و ردپایی در توسعه معرفت بشری به جای می‌گذارد.

۲- نظریه چیست؟

برای «نظریه» تعاریف و همچنین معانی متعددی ذکر شده است. از نظر مفهومی یک نظریه عبارت است از: چکیده ساختار یافته‌ای از آنچه راجع به یک موضوع می‌دانیم [۳، ص ۱]. یک نظریه، مفاهیم و روابط معنایی نهفته در یک موضوع را بیان می‌کند و برای این امر از دو عنصر ساختاری بهره می‌جوید: مفاهیم^۵ و اصول^۶ یک «مفهوم»، درک و برداشت انسان از واقعیتهاست و «اصول» رابطه بین این مفاهیم را بیان می‌کند. این ساختار با معنای ساختاری «دانش» نیز همخوانی دارد. بر این اساس یک نظریه «مجموعه‌ای مرتبط از مفاهیم و اصول است که یک پدیده را به‌درستی توضیح می‌دهد، به پیش‌بینی رفتار آن کمک می‌کند».

1. grounded theory
2. semantic network
3. justification
4. falsification
5. concepts
6. principles



«نظریات» علمی به حوزه علوم تجربی تعلق دارند. انتساب «نظریه» به علوم تجربی نه از آن جهت است که منشأ نظریات، گردآوری داده‌های تجربی است، بلکه این امر از آن جهت مورد نظر است که نظریات با «تجربیات» قابل «آزمون» و داوری می‌باشند [۴، ص ۱۵۷]. بر این اساس، نظریه‌ای «علمی» دانسته می‌شود که از طریق آزمون و تجربه قابل «تایید» یا «ابطال» باشد و گزاره‌های غیر ابطال‌پذیر (هر چند صحیح باشد)، نظریه علمی دانسته نمی‌شود.

یک نظریه از نظر منطقی از چهار جزء اصلی شکل می‌گیرد:

۱- حوزه (گستره)^۱

۲- فرض (مقدمه، قضیه)^۲

۳- حکم (بدنه)^۳

۴- برهان^۴ [۵، ص ۴]

فرض یا مقدمه مجموعه‌ای از عبارات است که مفاهیم آن در خارج از فضای نظریه اعتباربخشی شده است. مقدمات در یک نظریه همان نقشی را ایفا می‌کنند که بدیهیات^۵ در قضایای منطقی بر عهده دارند. این بخش از نظریه بر قواعد رشته علمی^۶ مربوط به آن بنا شده و به عنوان دانش نظری آن حوزه پذیرفته شده است. کارکرد فرض در یک نظریه پیوند دادن بین مفاهیم حاصل از تجربه (یافته‌های استقرایی - قضیه خاص^۷) با یک قضیه عام^۸ و تبدیل آنها به یک گزاره قیاسی است [۴، ص ۱۶۲]. مقدمه یک نظریه، حوزه مرزبندی آن در قلمرو دانش را نیز معین می‌کند، هر چند این مرزبندی در علوم انسانی به شفافیت و قطعی بودن علوم دقیقه نمی‌باشد.

حوزه نظریه عبارت است از «مجموعه پدیده‌هایی که نظریه برای آنها معتبر شمرده می‌شود». حوزه، محدوده اعتبار نظریه را مشخص می‌سازد.

1. purview
2. premise
3. body
4. justification
5. axioms
6. discipline
7. singular statement
8. universal statement

حکم (بدنه) مجموعه‌ای از عبارات، گزاره‌ها و قواعد است که موضوع نظریه را توضیح می‌دهد و حقیقت تجربه شده را بیان می‌کند. رابطه بین مقدمه و بدنه در یک نظریه، رابطه بین دانش نظری و تجربی است. به بیان ویکتورراسکین مقدمه همچون روحی است که در بدنه نظریه القا می‌شود (و آن را به حیطة معرفت بشری پیوند می‌دهد).

برهان ارتباط بین گزاره نظری (مقدمه - فرض) و گزاره تجربی (حکم - بدنه) را برقرار می‌سازد. به این ترتیب یافته‌های تجربی محقق (دانش تجربی) به دانش نظری تبدیل می‌شود. بر اساس این ساختار، برای ساخت یک نظریه به حکم (یافته‌های مطالعات تجربی)، فرض (قضیه نظری مرتبط و مناسب) و برهان ارتباط‌دهنده این دو نیاز است. یکی از روشهایی که برای انجام این فرایند وجود دارد، روش «رویش نظریه» است.

۳- رویش نظریه

«رویش نظریه» یک روش سیستماتیک برای استخراج «نظریه» از «داده» است. این روش در سال ۱۹۵۷م. به وسیله گلیسر و استراوس^۱ ابداع شده و امروز کاربرد گسترده‌ای در تحقیقات «کیفی» دانشگاهی و حرفه‌ای یافته است. در این روش، مفاهیم نهفته در پدیده‌ها استخراج شده و با کشف رابطه آنها با یکدیگر، گروههای مفهومی شکل می‌گیرد. این کار تا مرحله اشباع، یعنی هنگامی که دیگر اضافه کردن داده‌های جدید، مفهوم جدیدی را اضافه نکند، ادامه پیدا می‌کند و مفاهیم کشف شده و ارتباط بین آنها در قالب یک شبکه ترسیم می‌شود. این شبکه مفهومی در مرحله نهایی با عنوانی فراگیر از حوزه دانش نظری پوشش داده می‌شود و به این ترتیب بخشی و یا تمامی رفتار پدیده تئوریزه می‌شود. در این روش سه فرایند اصلی وجود دارد: کدبندی آزاد، کدبندی محوری، کدبندی گزینشی.

الف - کدبندی آزاد^۲: کدبندی آزاد یک فرایند تحلیلی است که از طریق آن «مفاهیم» نهفته در داده شناسایی می‌شود. این مفاهیم ایده‌های اصلی موضوع را آشکار ساخته و سنگ بنای نظریه را تشکیل می‌دهند. هر چند درک مفاهیم، یک عمل ذهنی طبیعی و غیرارادی است، اما

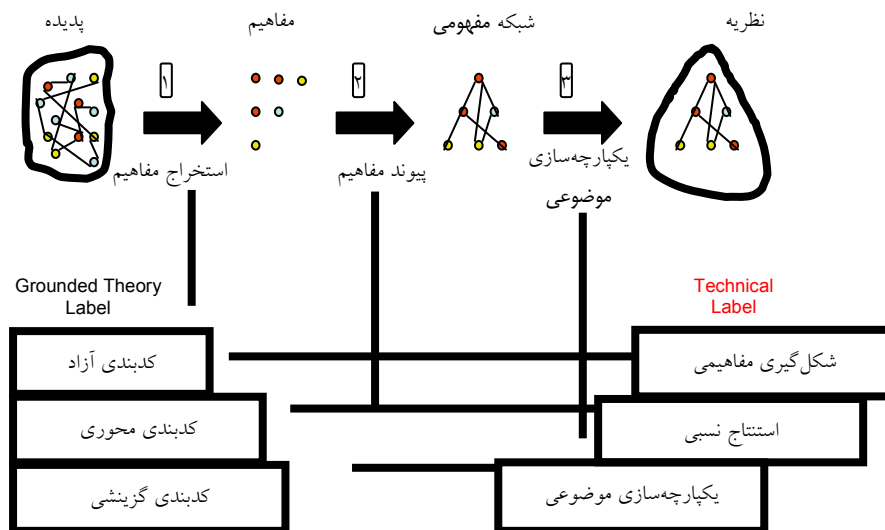
1. B. G. Glaser & A. L. Strauss

2. open coding

مکانیسم این فرایند در دو گام، ابتدا با کشف «تمایز» موضوعات آنها را جداسازی (تجزیه) و سپس در گام دوم، موضوعات «مشابه» را تحت یک عنوان واحد (عنوان مفهوم) طبقه‌بندی می‌کند (یکپارچه‌سازی). این کار را می‌توان به نوعی طبقه‌بندی مفهومی^۱ دانست.

ب- کدبندی محوری^۲: در کدبندی محوری رابطه‌ علی بین مفاهیم با یکدیگر برقرار شده و به این ترتیب یک «شبکه مفهومی» ایجاد می‌شود. این مرحله محقق را در راستای دستیابی به یک ساختار منسجم از مفاهیم نهفته در داده‌ها به پیش می‌برد.

ج- کدبندی گزینشی^۳: در این مرحله شبکه مفهومی ایجاد شده، در قالب یک عنوان فراگیر یکپارچه می‌شود. عنوان یکپارچه‌کننده اغلب از حوزه نظری مرتبط برگزیده می‌شود. این مرحله، تلفیقی بین دانش نظری و دانش تجربی ایجاد می‌کند و درونمایه اصلی «نظریه» جدید را شکل می‌دهد [۶، صص ۱۰۱-۱۴۳] (شکل ۱).



شکل ۱ تجزیه و تحلیل داده‌ها در روش رویش نظریه

1. conceptual classification
2. axial coding
3. selective coding

برای ایجاد مفاهیم، شبکه مفهومی و نظریه یک روش سیستماتیک ارائه شده است. این روش مفاهیم را به صورت استقرایی از مطالعه پدیده‌ها استخراج می‌کند و در یک روند تکوینی ساختاری از معانی را در قالب نظریات شکل می‌دهد. در روش رویش نظریه (برخلاف روشهای کمی) تحقیق از یک ساختار (الگوی تحقیق) آغاز نمی‌شود، بلکه کار با مشخص کردن زمینه کلی موضوع شروع و سپس مفاهیم و ساختار معانی در روند کار به صورت خودجوش پدیدار می‌شود.

فرایند رویش نظریه در پنج مرحله تحلیلی (نه ترتیبی) انجام می‌گیرد، در این مراحل اقدامات زیر صورت می‌گیرد (شکل ۲) :

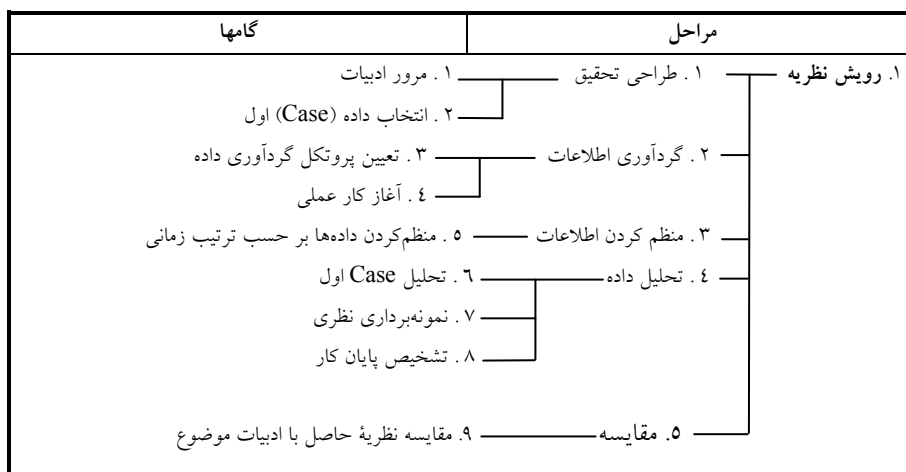
۱. طراحی تحقیق

۲. گردآوری داده

۳. منظم کردن داده

۴. تحلیل داده

۵. مقیاس



شکل ۲ مراحل و گامهای روش رویش نظریه

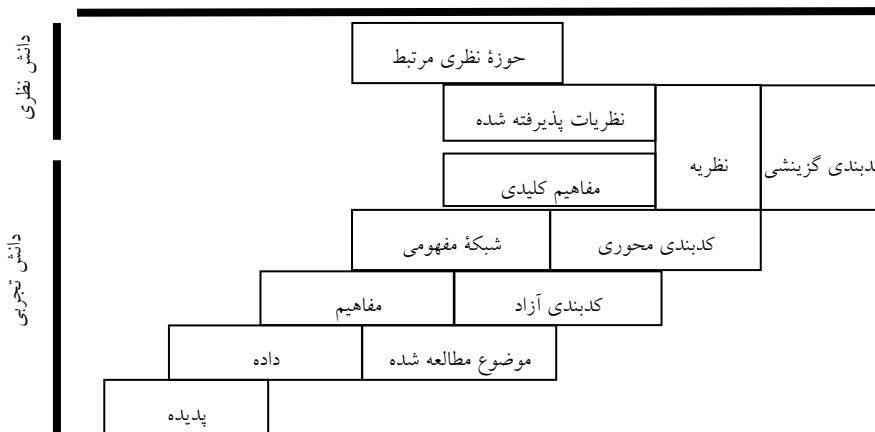
این پنج مرحله در ۹ گام دنبال می‌شود و نتایج حاصل (دانش تجربی) در تلفیق با مفاهیم پذیرفته شده حوزه مربوط به آن (دانش نظری) ساختار نظریه را شکل می‌دهد (بخش ۴ مقاله).

برای انجام این فرایند، نرم‌افزارهای متعددی طراحی و عرضه شده است که در امور دانشگاهی و حرفه‌ای استفاده می‌شوند. از پرکاربردترین این نرم‌افزارها می‌توان به Atlas.ti، NUDIST و ANSWR اشاره کرد [۷، ص ۱].

۴- ساخت نظریه با استفاده از رویش نظریه

یکی از کاربردهای روش رویش نظریه، ساخت «نظریه» از «داده» است. این کار یک رویکرد استقرایی است که با مطالعه موضوع مورد نظر، دانش تجربی نهفته در پدیده‌ها را استخراج کرده و با تلفیق آن با قواعد پذیرفته شده حوزه نظری مرتبط (نظریات پذیرفته شده موجود)، نظریات جدید علمی ایجاد می‌کند (شکل ۳).

شکل‌گیری نظریه



شکل ۳ ساخت نظریه با استفاده از روش رویش نظریه

ساختار نظریه از پیوند دانش تجربی (حکم یا بدنه) و نظریات پذیرفته شده (فرض یا مقدمه) شکل می‌گیرد. این دو بخش نظریه باید با یک برهان مناسب به هم پیوند بخورند. ماهیت این کار یک «تجمیع مفهومی»^۱ است که در آن یک «عبارت» کوتاه جایگزین «مفهومی» چندین عبارت می‌شود. لازمه این کار تسلط محقق بر دانش حوزه مرتبط است. این شیوه از زمان بوعلی سینا و ملاصدرا نیز رایج بوده است، به این ترتیب که گزاره‌های خاص (دانش تجربی) را با گزاره‌ی عام دیگری که قاعده‌ای فلسفی است (دانش پذیرفته شده نظری) می‌آمیزند و تجمیع این دو، یک «قیاس» را تشکیل می‌دهد و از آن گزاره‌ی عام (جدیدی) را نتیجه می‌گیرند (قاعده‌الاتفاق) [۴].

۵- گزارش تجربه عملی

روش مذکور برای انجام یک مطالعه مدیریتی به‌کار گرفته شد. موضوع مطالعه شده «بررسی علل شکست استراتژی بنگاه‌ها» بود.^۲ برای انجام این کار نه شرکت خارجی و سه شرکت داخلی بررسی شد و ۱۲۳ مدرک با استفاده از «رویش نظریه» تجزیه و تحلیل شد. ورود به ناحیه اشباع از مطالعه شرکت ششم آغاز شد و مطالعه سه شرکت خارجی و سه شرکت داخلی در ناحیه اشباع انجام گرفت (ناحیه اشباع، ناحیه‌ای است که در آن اضافه‌کردن داده‌های جدید، مفهوم جدیدی را به یافته‌های تحقیق اضافه نکند). این مرحله بر اساس متدولوژی رویش نظریه به عنوان نقطه پایانی تحقیق مشخص شده است. در مرحله کدبندی آزاد ۱۹ عامل به عنوان علل شکست استراتژیها شناسایی شد (جدول ۱).

در مرحله کدبندی محوری، رابطه علی بین این مفاهیم برقرار شد و شبکه مفهومی علل شکست استراتژی شرکتها ایجاد گردید (شکل ۴). در این شبکه هر بردار نمایانگر یک رابطه علت و معلول است (انتهای بردار علت و رأس بردار معلول را نشان می‌دهد).

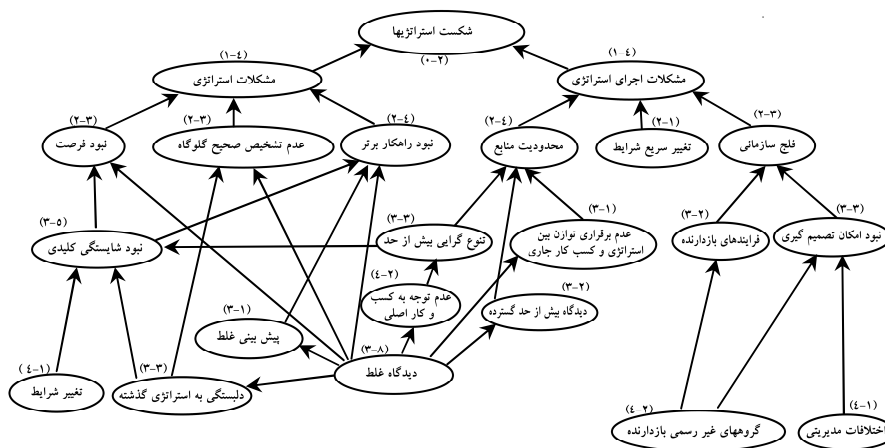
1. conceptual aggregation

۱. یافته‌های مدیریتی این تحقیق در شماره سوم، دوره ششم فصلنامه مدرس انتشار یافته است. مقاله حاضر صرفاً ابعاد روشی کار را ارائه می‌دهد [۸، ص ۸۳].



جدول ۱ مفاهیم حاصل از کدبندی آزاد در مورد علل شکست استراتژی شرکتها

علل مؤثر در شکست استراتژی	کپی	پولاروید	کی-مارن	مارکونی	ایسر	موتورولا	سویس اپر	زیت	زیلوگ	فنا	ص ک	گ.ق.اف
نبود شایستگی کلیدی	★	★	★		★		★		★		★	
اختلافات داخلی مدیریتی	★								★			
دلبستگی به استراتژی گذشته	★	★	★			★		★				
توجه به کسب و کار اصلی	★				★							
تغییر شرایط محیطی	★	★				★		★		★		
پیش‌بینی غلط		★		★		★						★
دیدگاه غلط		★		★								
عدم تشخیص صحیح گلوگاه		★										
نبود فرصت	★	★	★	★	★	★	★		★	★	★	
تغییر سریع شرایط				★			★					★
تنوع‌گرایی بیش از حد					★		★				★	
نبود راهکار برتر- راهکار ضعیف						★						★
دیدگاه بیش از حد گسترده						★						
محدود بودن منابع					★	★	★	★	★	★	★	★
عدم برقراری توازن بین استراتژی و کسب‌وکار جاری					★			★				★
فلج سازمانی	★									★		
فرآیندهای بازدارنده										★		
گروههای غیررسمی		★								★		
نبود امکان تصمیم‌گیری	★									★		



شکل ۴ شبکه مفهومی علل شکست استراتژیها

در بالاترین سطح شبکه (لایه یک) عوامل اصلی شکست استراتژیها قرار دارد. برای هر عامل در شبکه دو عدد نشان داده شده است که یکی مبین لایه عامل در شبکه و دیگری نمایانگر تعداد ارتباطات آن (ورودی و خروجی) با سایر اجزای شبکه است. این عدد به میزان قوت هر عامل در شبکه اشاره دارد. عواملی که بیشترین تأثیرگذاری (مستقیم و واسطه‌ای) را در شبکه دارند، «عوامل محوری» نامیده می‌شوند. به این ترتیب در میان کلیه مفاهیم، سه عامل محوری به عنوان علل شکست استراتژیها مشخص می‌شود:

– چشم‌انداز غلط؛

– نبود شایستگیهای کلیدی؛

– فلیج سازمانی؛

این سه عامل با توجه به ادبیات مدیریت با مفهوم «راهبری»^۱ سازمانی مرتبط دانسته می‌شود. یکی از مهمترین وظایف راهبری سازمان ترسیم چشم‌انداز صحیح، انگیزه‌آفرین و جهش بخش برای سازمان است. این چشم‌انداز چنانچه به درستی به کارکنان سازمان انتقال

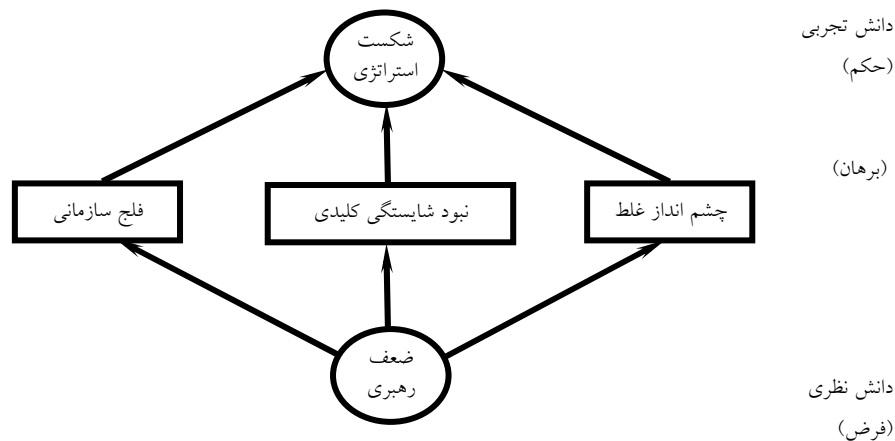
1. leadership



یابد، سبب انسجام و حرکت یکپارچه و همسوی آنان در راستای اهداف سازمان خواهد بود. سازمان در نبود یک چشم‌انداز اثربخش و یا عدم یکپارچگی و انسجام حاصل از رهبری مؤثر به سردرگمی و یا ایستایی و عدم تحرک دچار خواهد شد و این مسأله‌ای است که به‌روشنی در بسیاری از شرکتهای مطالعه شده به عنوان علت شکست استراتژی آنان به چشم می‌خورد.

چشم‌انداز و عزم سازمانی برای ایجاد یک حرکت استراتژیک در سازمان لازم است ولی کافی نیست، توانمندی و قابلیت برای انجام این حرکت نیز از عوامل مهم در شکل‌گیری یک تحول استراتژیک می‌باشند. تشخیص شایستگیهای کلیدی برای بقا و رشد در یک محیط رقابتی و تقویت و به‌کارگیری آن در خلق یک استراتژی اثربخش نیز از مهمترین نقشهای رهبری در سازمان است. ضعف رهبری در تشخیص، توسعه و به‌کارگیری شایستگیهای لازم برای توانمندسازی سازمان نیز یکی از یافته‌های این تحقیق به عنوان علت شکست استراتژی شرکتهای مطالعه شده بود.

به‌این ترتیب الگوی رهبری زیربنای نظری مناسبی را برای تئوریزه کردن یافته‌های تجربی این تحقیق فراهم می‌سازد و «رهبری غلط» جایگزین مفهومی عوامل شکست می‌شود. در اینجا ارتباط یافته‌های تحقیق با شکست استراتژیها در قالب منطقی «اگر الف، سپس ب» به‌این صورت بیان می‌شود که هر گاه سازمانها دچار چشم‌انداز غلط، نبود شایستگیهای کلیدی و یا فلج سازمانی باشند، استراتژی آنها با شکست مواجه خواهد شد. این یافته «تجربی» باید با نظریه «رهبری» مرتبط شود و این ارتباط به‌وسیله «برهان» منطقی برقرار می‌شود: از جایی که ضعف رهبری به چشم‌انداز غلط، نبود شایستگی کلیدی و عدم پیروی از رهبر سازمان منجر می‌شود (دانش نظری) و از جایی که چشم‌انداز غلط، نبود شایستگی کلیدی و فلج سازمانی مهمترین علل شکست برنامه‌های استراتژیک است، پس «ضعف رهبری مهمترین عامل شکست استراتژیها در سازمانهاست» (شکل ۵).



شکل ۵ ساختار نظریه شکست استراتژیها

این نظریه چگونگی پدیده شکست استراتژی در شرکتهای موضوع تحقیق را توضیح داده و برای پیش‌بینی موارد مشابه کمک‌کننده خواهد بود. ساختار منطقی حاصل برای پذیرفته شدن به عنوان یک نظریه باید ارزشیابی شود.

۶- اعتبارسنجی نظریات

برای ارزشیابی نظریات به جای اعتباربخشی^۱ از خطاسنجی^۲ استفاده می‌شود. این امر یکی از ابداعات کارل پوپر است. وی اثبات نظریات را ناممکن می‌داند و به جای آن نبود شواهد کافی برای رد نظریه را نشانه کفایت نظریه (تا بروز شواهد رد) به‌شمار می‌آورد. مبنای منطقی خطاسنجی قانون «رفع مؤلفه»^۳ است. در این قاعده، روند استنتاج منطقی از نفی نتیجه به نفی مقدمه می‌رسد. پوپر برای این امر سه شرط مقدماتی (خصوصیات نظریه) و یک شرط کفایت (رفع مؤلفه) پیشنهاد کرده است.

1. verification
2. falsification
3. modus tollens



این چهار شرط در مجموع به عنوان چهار گام خطاسنجی پذیرفته شده است [۹، ص ۱].

۱- بررسی سازگاری اجزای نظریه: برای این امر باید اجزای نظریه ملاحظه شود و در

نتیجه:

- مجموعه عبارات مستقل نظریه (فرضیه‌ها و اصول) با یکدیگر تناقض نداشته باشند؛

- مجموعه عبارات وابسته نظریه (پیش‌بینی‌ها و نتایج) با یکدیگر تناقض نداشته باشند؛

- هیچ‌یک از اصول و یا فرضیه‌ها درون خود دچار تناقض نباشند.

۲- تفکیک بین بخشهای منطقی و تجربی: باید بخشهای منطقی و تجربی یک نظریه از هم

تفکیک و از عدم گزاره‌های توتولوژیک^۱ (این همان‌گویی) و ابطال‌پذیری نظریه اطمینان حاصل شود.

۳- قدرت پیش‌بینی نظریه: قدرت پیش‌بینی نظریه باید به نحو بارزی بیشتر از نظریات

قبلی باشد. این ارزیابی بیانگر پیشرفت علمی نظریه جدید نسبت به نظریات قبلی است. نظریه

جدید باید (نسبت به نظریه‌های قبلی) به پیش‌بینیهای جدیدی منجر شود و در غیر این صورت ضرورتی برای ارزشمندی آن وجود ندارد.

۴- در گام چهارم خطاسنجی، نظریه (در صورت تأیید در مراحل قبلی) در مقابل آزمون

تجربی^۲ قرار می‌گیرد. در این آزمون متکی بودن نظریه به تجربه واقعی (روش استقرا) و تعمیم یافتن^۳ آن به پدیده‌های مشابه سنجیده می‌شود.

در این آزمون هیچ‌یک از اجزای نظریه نباید با پدیده‌های واقعی (متعلق حوزه نظریه) در

تناقض قرار گیرد. در این حالت جوهره نظریه مورد پذیرش و کفایت^۴ آن مورد تأیید قرار

می‌گیرد و تا بروز دلایل واضحی بر عدم کفایت و یا ارائه یک نظریه برتر، فرضیه آن مورد قبول واقع می‌شود.

1. tautological

2. empirical test

3. generalization

4. adequacy

۷- نتیجه‌گیری

انسان دانش خود را از هستی به دو طریق کسب می‌کند: استنتاج منطقی و تجربه عملی. نظریه‌سازی علمی تلاشی آگاهانه و سیستماتیک برای پی‌بردن به رفتار پدیده‌ها و تبیین منطقی آنهاست. لازمه این کار شناخت عمیق پارادایم تحقیق است. یک پارادایم تحقیق مجموعه همسازی^۱ از مبانی معرفت‌شناسی^۲، هستی‌شناسی^۳ و روش‌شناسی^۴ را برای کار تحقیق فراهم می‌کند و مابین زمینه تحقیق، موضوع تحقیق و ابزار تحقیق هماهنگی ایجاد می‌کند [۱۰، ص ۲۴۱]. یک پژوهشگر علوم انسانی با انتخاب پارادایم تحقیق مناسب و اجرای صحیح آن می‌تواند، یافته‌های خود را در ساختار منطقی یک نظریه شکل داده و ارائه کند. این مقاله یک روش تحقیق مبتنی بر مکتب «ساختارگرایی» را ارائه داد که به‌کارگیری آن در پژوهش‌های علوم انسانی می‌تواند به نظریه‌سازی علمی منجر شود. روش «رویش نظریه» به صورت سیستماتیک کار پژوهشگر را در راستای درک مفاهیم نهفته در داده‌ها و ساختاردهی آنها در قالب منطقی یک نظریه هدایت می‌کند. شناخت و به‌کارگیری این متدولوژی یک مهارت ارزشمند برای خلق نظریات علمی و اعتباربخشی به آنها در حوزه علوم انسانی را فراهم می‌سازد. در این فرایند سیستماتیک، استخراج و ساختاردهی مفاهیم نهفته در پدیده‌ها به ساختاری از معانی (در پاسخ به سؤال تحقیق) منجر شده و دانش تجربی مبتنی بر مطالعات میدانی را ایجاد می‌کند. تلفیق «برهانی» این دانش تجربی با دانش پذیرفته‌شده نظری و تأیید نتیجه با آزمونهای «خطاسنجی»، نظریات جدیدی را خلق کرده و حیطة معرفت بشری از پدیده موضوع مطالعه را گسترش می‌دهد.

امروزه این متدولوژی جایگاه ویژه‌ای در حوزه تحقیقات دانشگاهی علوم انسانی پیدا کرده است و پژوهش‌های متعددی با استفاده از این رویکرد انجام می‌پذیرد [۱۱، ص ۱]. تجربه‌های عملی انجام گرفته در داخل کشور نیز در این راستا قابل ملاحظه و الگوگیری

1. consistent
2. epistemology
3. ontology
4. methodology

است. در این مقاله، ابعاد متدولوژیک یکی از مطالعات دانشگاهی نظریه‌سازی ارائه و طی آن چگونگی به‌کارگیری روش مذکور تشریح شد. این تجربه نشان می‌دهد که در اینگونه مطالعات به‌همراه متدولوژی و روش تحقیق، ظرفیت تحلیلی محقق نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند.

متدولوژی تشریح شده در تحقیقات علوم انسانی و مدیریتی - جایی که پیچیدگی موضوع، الگوهای ساده شده کمی را غیرقابل اتکا می‌سازد، رویکردی ارزشمند و کارساز به‌شمار می‌آید. رویکردی که می‌تواند ابعاد ناشناخته‌ای از دنیای پیچیده مدیریت را آشکار سازد.

۸ - منابع

- [1] Popper K.; The logic of scientific discovery; Routledge, 2003.
- [۲] پوپر ک.; سرچشمه‌های دانای و نادانی؛ ترجمه: عباس باقری؛ نشر نی، چ ۳، ۱۳۸۰.
- [3] What is a Theory, University of Florida, <http://www.Jou.ufl.edu/faculty/mleslis/Spring96/theory.html>.
- [۴] سروش ع.; درس‌هایی از فلسفه علم الاجتماع؛ نشر نی، چ ۳، ۱۳۷۹.
- [5] Raskin V.; Prolegomena to the philosophy of linguistics, <http://omni.cc.Purdue.edu/~vraskin/prolegmena.pdf>
- [6] Strauss A., Corbin J.; Techniques and procedures for developing grounded theory; Sage Publications, 1998.
- [7] SPN Software Central, <http://socialpsychology.org/software.htm>, 2002.
- [۸] غفاریان و، علی احمدی ع.; «بررسی علل شکست برنامه‌ریزیهای استراتژیک و ارائه دو یافته جدید»؛ فصلنامه علمی و پژوهشی مدرس (علوم انسانی)، دوره ۶، س ۳ (پیاپی ۲۶)، پاییز ۱۳۸۱.
- [9] Kenyon R.; Popper's philosophy of science; <http://www.xenodochy.org/article/popper.html>, 1984.

فصلنامه مدرس علوم انسانی ————— دوره ۱۰، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵

[۱۰] علی احمدی ع.، غفاریان و.؛ «اصول شناخت و روش تحقیق»؛ فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی الزهراء(س)، س.۱۳، ش ۴۶ و ۴۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۲.

[11] Australian Digital Thesis Program, <http://adt.caul.edu.au:12000/CMD/get?Mode=advanced&nratt=2&number=4&att1=DC.identifier&op0=%2B&op1=%2B&val1=edu.au&Att0=DC.Title&val0=grounded+theory&submit=Search>.